

نقش روحانیت متنفذ در ضدیت با تجددگرایی رژیم امانی

(۲)

اغتشاشهای ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ و نقش روحانیت متنفذ در آنها :

قبلاً اشاره کردیم در اغتشاش ۱۹۲۴ پکتیا روحانیون متنفذ با عده بی از ملاهای سمت جنوبی و حومه کابل که مریدان خانواده حضرات شوربازار بودند، در سالهای که دولت امانی در راه تطبیق ریفورمهای اجتماعی گام گذاشته بود، چون سدی در برابر اصلاحات و ریفورمها قرار گرفتند و هر عمل دولت را بشمول تاسیس مکاتب برای دختران و پسران را بشدت تقبیح و آنرا به کفر تعبیر میکردند و با تبلیغات زهرآگین خود ذهنیت عوام را علیه دولت امانی تغییر میدادند. اکنون هم همینکه شاه به سفر طولانی آغاز کرد و از هند به قصد اروپا حرکت نمود، انگلیسها از نفوذ روحانیون برضد ریفورمهای شاه امان الله سوء استفاده کرد و نورالمشایخ را که در آغاز در سر هند، قلمرو برتانوی زندگی میکرد، اجازه دادند از بمبئی به دیره اسمعیلخان وارد شود و مقدمه یک اغتشاش بزرگ دیگر را در میان قبایل سمت جنوبی کشور بخصوص در میان قبایل جدران و منگل و اقوام غلزانی که پیروان سنتی او بودند آماده سازد.



نورالمشایخ (شیرآغا)

ریه تالی ستیوارت نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» مینویسد: «سه روز بعد از آنکه شاه امان الله بمنظور سفر اروپائی خود، وارد هند برتانوی شد، انگلیسها برای حضرت فضل عمر (نورالمشایخ) که در سر هند بود و پادشاه داشت، اجازه دادند که وارد دیره اسماعیل خان (مرکز پیروان سنتی خود) گردد و او در تاریخ ۱۸ دسامبر به دیره اسماعیل خان وارد گردید و از اینجا تبلیغات برضد شاه امان الله و اصلاحات او را در میان کوچی های غلزانی دوباره آغاز نمود. هندیها و افغانها میگفتند که ورود مجدد نورالمشایخ (شیرآغا) در دیره اسماعیل خان بدستور

انگلیسها صورت گرفته است، زیرا او در دیره اسماعیل خان صاحب دو خانه بود، یکی از این خانه ها را یک اجنت انگلیسی در اختیار او گذاشته بود. ملاها و مریدها و هواداران نورالمشایخ از افغانستان نیز به دیدار او به اینجا می آمدند و او طرح خلع امان الله خان را به آنها تبلیغ میکرد و نقش بغاوت را به ملاها توضیح می نمود و بخصوص مردم خوست را برای بغاوت و شورش علیه شاه آماده میکرد. (۲۰)

پس از مرگ شمس المشایخ در ۱۹۲۵، محمدصادق مجددی برادر دیگرشان کفالت رهبری خانواده حضرات شور بازار را در کشور به عهده گرفت و با نورالمشایخ پیوسته در تماس بود و در اینجا در میان پیروان خانواده خود برضد امان الله خان تبلیغ میکرد. او همکاری برخی از زمینداران درانی را که امتیازات خود را از دست داده بودند نیز جلب کرد و به ملاها در مورد بغاوت و نقش آن در سرنگونی رژیم امانی صحبت میکرد و منتظر اشاره شیرآغا (نورالمشایخ) بود. هنوز یک ماه از بازگشت شاه به کشور نگذشته بود که بدستور [شیرآغا] دو ملا بنام های ملا محمدحسن و ملا الیاس به عبدالرحیم خان و محمدجان خیر دادند که باید فوری به سوی خوست حرکت کنند مردم را به شورش و قیام تحریک نمایند بخصوص قبایل جدران و منگل را، ملک بلند خان نیز برای تحریکات مردم منگل برگزیده شد و ملک غلام خان برای گردیز تعیین شد. از قول شیرآغا به ملاها گفته شده بود که در توطئه علیه حکومت، شاه محمودخان حاکم جلال آباد و عبدالعزیز وزیر حربیه و سردار محمدعثمان خان سابق نایب الحکومه قندهار شامل اند. (۲۱) بنابراین محمدصادق مجددی برادر فضل عمر مجددی (قبل از تدویر لویه جرگه ۱۹۲۸) به اتفاق برادر زاده اش (میاجان محمد معصوم مجددی) پسر شمس المشایخ و هموائی یک عده از ملایان کابل در حالی که فتوای کفر شاه را با امضای چهارصدتن از ملاها با خود داشت، یک بار دیگر در میان قبایل جنوبی رفت و سعی کرد آتش بغاوت را که چهار سال قبل نیز مریدان این خانواده برپا کرده بودند، مشتعل سازد.

غبار مینویسد که «اولین حرکتی که قبل از ظهور اغتشاشات ولایات ننگرهار و کاپیسا و پروان در کابل بشکل طلیعه سپاه اغتشاش بعمل آمد، همانا فرار روحانیون بزرگ کابل در پکتیا بود. گفته میشد که یکی از حلقه های مخفی و منظم کابل حلقه مخصوص حضرات مجددی بشمول بعضی سرداران بزرگ (ظاهراً: سردار عبدالقدوس خان اعتمادالوله و سردار محمد عثمان خان) و روحانیون مشهور بود. از آنجمله حضرت محمدصادق مجددی برادر کهنتر شمس المشایخ با قاضی عبدالرحمن پغمانی، قاضی فضل الحق خان، قاضی عبدالقادرخان پغمانی، عبدالحنان خان و محمد حیان خان پسران قاضی عبدالرحمن خان نهانی از کابل به ولایت پکتیا رفتند. محمد صادق مجددی در این

سفربرادر زاده جوان خود (حضرت محمد معصوم المجددی پسر ۲۲ ساله شمس المشایخ) را نیز همراه داشت تا در کابل مورد فشار حکومت قرار نگیرد. وقتی که این جمعیت در پکتیا رسیدند در خانه عزیز خان جاجی در علاقه جاجی مسکن گزیدند و ب مردم گفتند که پروگرام شاه مخالف شریعت و بضرر ملت افغان است و وقتی ما این نظر خود را بشاه عرض کردیم جوابی نداد، پس ما اینجا آمده ایم تا به اتفاق مردم پکتیا پیشنهادات خود را بشاه بفرستیم و مانع خرابی افغانستان گردیم. مردم این پیشنهادات حضرات را نپذیرفتند، ولی گفتند اگر حضرات مایل بخارج شدن از افغانستان باشند، آنها را محفوظ از سرحد کشور عبورخواهند دادتا بدست دولت نرفتند.» (۲۲)

اما حضرات رفتن به خارج از کشور را نپذیرفتند، مردم پکتیا حضرات را به دولت تسلیم دادند و دولت به محاکمه قاضی ها و حبس رهبران شان پرداخت .

شاه در اجلاس لویه جرگه ماه سپتمبر ۱۹۲۸ خانواده حضرات شور بازار را که پرنفوذ ترین خانواده روحانی در کشور بود، درضدیت با برنامه های اصلاحی خود مخاطب قرار داد و امتیازات شان را لغو نمود. از اینجاست که با مخالفت شدید این خانواده روبرو شد و تبلیغات این خانواده بر ضد شاه امان الله، مردمان جنوبی و مشرقی و شمالی کشور را بر ضد رژیم امانی بشورش واداشت و شاه را در سراسرپه سقوت قرار داد.(۲۳)

مرحوم فرهنگ مینویسدکه: «از همه مهمتر مخالفت خانواده مجددیف خصوصاًحضرت فضل عمربودکه در دیره اسماعیل خان در نزدیکی سرحد افغانستان جاگزین شده، بین کوچی های افغانستان علیه شاه امان الله تبلیغات میکرد. بموجب گزارش مامورین هندی وی به پیروانش اطمینان می داد که در داخل دستگاه دولت هم طرفدارانی دارد و در ضمن از کفیل وزارت حربیه (محمولوی خان) و نایب الحکومه سابق سمت مشرقی (شاه محمودخان)که هردو با شاه قرابت داشتندنام می برد.» (۲۴)

یکی از تبلیغات سوء علیه امان الله خان در میان کوچی های پیرو حضرت شوربازار این بود که: امان الله خان با خود از جرمنی ماشینی راخریداری نموده که با آن اجساد مرده ها را می سوزاند واز استخوان ها و گوشت مرده ها صابون میسازد. مبلغ ۳۰ روپیه میدهد که یک شخص ثروتمند را آتش بزنند و مردمان غریب را رایگان می سوزانند. ملا ها را نیز میسوزانند که از انتشار امراض جلوگیری نمایند.(۲۵)

نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» می گوید: «انگلیسها توسط طیاره، عکس های برهنه ساختگی ملکه ثریا را درحال موتر سواری در بین قبایل پخش کردند و اخبارهای فرانسه، انگلیس، جرمنی، ایتالیا و روسیه درمورد برنامه های امان الله خان تشریحات میکردند و همه خیرها را از پروپاگنداها اخذ مینمودند، و شایعات دهن به دهن را اقتباس میکردند و در اخبار های خود منعکس میساختند. کلیه اخبارهای بریتانیا مقالات و واقعات افغانستان را با آب و تاب و تبصره های زهرآگین نشر میکردند، چنانچه اخبار دیلی میل «DailyMail» در ۱۹ اکتوبر ۱۹۲۹ نوشت: متعصبین علیه ملکه قیام کردند، زعمای اسلامی را به قتل رساندند، و برادرپادشاه حبس گردید، که همه این شایعات غلط از آب درآمد.» (۲۶)

غبار در مسیر تاریخ تشریح میکند که چگونه دسایس استعماری در تبتانی با عناصر ارتجاعی برای از پا در آوردن غازی امان الله خان بکار افتاده بود:

« مثلاً در کابل یکنفر منجم انقراض حتمی سلطنت را پیشگویی کرد و بسرعت این پیشگویی در بین حلقه های در باری منتشرگردید. درحوزه هلمند یکنفر آخوند خوابی جعل کرد و افواه شد که تاج از سرشاه افتاده است. این تنها نبود در سرتاسر حدود شرقی افغانستان به هزارها تصاویر جعلی نیم برهنه بنام ملکه افغانستان (نماینده تجارتنی افغانستان در کویته خریداری و به کابل میفرستاد) و عزیمت طالبات افغانی از سرحدات شرقی به قسطنطنیه (ترکیه) با تعابیر معکوسی در بین توده ها منتشر شد. یک شیخ هم در جنوب (منظورنورالمشایخ است) و یک مرشددر شمال (منظورمحمدصادق مجددی است) علناً رفتار شاه را ضد شریعت اسلام اعلام کردند.و کلنل لارنس معروف (به پیرکرمشاه) گفته میشد که در جامه ملانی در شرق افغانستان داخل گردید و هیزم اغتشاش را آتش زد. حتی این موضوع در جرایدشوروی و انگلیسی مطرح بحث قرارگرفت.» (۲۷)

لارنس نقش بسیار موثری در فروپاشی خلافت عثمانی و ایجادکشور عربستان سعودی داشت: «انگلیسها باشناخت درست از رغبت استقلال طلبی رهبران و شیوخ قبایل بدوی عربستان ، آنها را دربرابر خلافت عثمانی بسیج نمودند ... این قبایل درحالیکه با خلافت عثمانی می جنگیدند از یک افسر انگلیسی به نام «لارنس» اطاعت مینمودند. لارنس مذکور دوازده سال بعد از آن دربین قبایل جنوب شرقی افغانستان ظاهر شد تا سناریوی استفاده از عامل قبیلوی ((بهتراست عامل مذهب گفته شود) در راه تحقق اهداف استعمار انگلیس را بار دیگر درکشور ما به اجرا گذارد. میگویند او زبان عربی را خوب بلد بود و قرآن را بامخارج درست آن تلاوت میکرد. گاهگاهی پیش نماز جمعه ها هم میشد. لارنس هنگامی که درمیان قبایل میرامشاه ظاهر شدخود را از سلاله پیامبر اسلام خوانده و اسم خود را سیدکرمشاه معرفی نمود.» (۲۸)

ادمک، افغانستان شناس امریکایی نامه یی را از قول لارنس نقل میکنند که در تاریخ ۱۰ جون ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ش) عنوانی ادواردمارش نوشته و اطلاع داده بود که: ... آیا میدانید که من هفته گذشته در کابل بودم. آتشه بریتانیا در کابل به یک کاتب در قوای هوایی خود ضرورت دارد و دیپوت، نام مرا به دفتر شما پیشنهاد میکند، من اندکی در ماشین تایپ دسترسی دارم... ادمک می افزاید که لارنس تقریباً ۱۸ ماه در هند بود و اکثر وقتش در کراچی گذشت، مگر مدت کوتاهی در میرانشاه و همچنان یک هفته در پیشاور بود. بالاخره در اثر اصرار همفریز (سفیر امریکا در کابل) لارنس مجبور شد تا به انگلستان برود. زیرا همفریز می ترسید که وجود لارنس در سرحدات هند سبب خرابی روابط افغانستان بابریتانیا خواهد شد. ادمک از اخبار دیگری در لندن نام می برد و مینویسد: یک اخبارلندن بنام «دیلی هیرولدی» در پنجم جنوری ۱۹۲۹ نوشت که: مقامات ذیصلاح افغان امر گرفتاری کرنیل لارنس را صادر کرده است، دو روز بعد عین خبر در اخبار «امان افغان» منشره کابل بازتاب یافت. این موضوع در پارلمان بریتانیا نیز مطرح بحث قرار گرفت، مگر حکومت بریتانیا از جمیع مداخلات خود در این باره انکار کرد. ... همین محقق امریکایی از روی اخبار ایتالیا نقل قول میکند که: در مطبوعات ایتالیا به نشر رسید که لارنس، به حیث یک جاسوس قوی و عالی شان به کارها و عملی دست زده و مردم ساده لوح قبایل را بر علیه شاه منور و تجدد پسند افغانستان برانگیخته بود.» (۲۹)

بدینسان دشمن در کمین نشسته با استفاده از خوش باوری و اعتقادات مردم، از هر حادثه کوچک در کشور بر ضد نهضت اصلاحات سوء استفاده میکرد، چنانکه از یک زد و خورد کوچک قومی در شینوار ننگرها، حد اعظم سوء استفاده را نمود و آنرا در جهت سرنگونی رژیم سوق داد. گفته میشود در زد و خوردی که میان کوچی های غلزان و شینواریها (اقوام سنگوخیل و علی خیل شینوار) در ۱۴ نومبر ۱۹۲۸ صورت گرفته بود، چند تن از شینواریها بقتل رسیده بودند و شینواریها قاتلان را دستگیر و به حکومت محلی تسلیم داده بودند، اما حکومت بجای بازخواست، قاتلان را (باگرفتن رشوت) رها ساخته بود. شینواریها به حکومت اعلی جلال آبادشکایت کردند، باز هم کسی شکایت آنها راگوش نکرد، این است که شینواریها برآشفتند و دست بحمله برپوسته دولتی زدند و آنرا به غارت بردند، انگلیسها درخفا براین آتش هیزم می ریختند و شینواریها را کمک میکردند. بزودی شورش دامنه دارتر شد و به خوگیانی هانیز سرایت کرد. وقتی که این اطلاع به قوماندان نظامی ننگرها (محمدگل خان مومند) رسید، بجای جلوگیری از اختلال امنیت، برای پاره امور به کابل رفت و وکیل فرقه به شینوارکشید، اما در عرض راه بدست شینواریها اسیرگردید. رهبران شورش محمدافضل و محمدعلم بودند که مرکز حکومت شینوار «اچین» را غارت و دفترها را حریق ساخته بودند. (۳۰)

در اواخر نومبر ۱۹۲۸ رهبران شورش محمد افضل و محمدعلم در محل «غنی خیل» جرگه یی تشکیل دادند و علیه غازی امان الله خان جهاد را اعلان و برجلال آبادحمله کردند، عساکر دولتی به بازکها پناهنده شدند. در اوایل ماه دسامبرحکومت برای آرام کردن مردم، غلام صدیق خان چرخي وزیرامورخارج و شیراحمدخان رئیس شورای دولت به سمت مشرقی فرستاده شدند تا با شورشیان مذاکره کند و شورش را فروشانند، اما چون فرستادگان دولت رقیبان سیاسی همدیگر شمرده میشدند، هریک به نحوی شورشیان را به دوام شورش تشویق کرده ناکام به کابل برگشتند و شرایط شورشیان را به دولت گزارش دادند. در این شرط نامه که صیغه سیاسی داشت، افزون براینکه لغو اصلاحات را خواسته بودند، علاوه شده بود که شاه باید ملکه ثریا را طلاق بدهد، فامیل طرزی از کشور تبعید شود، تمام سفارتخانه ها به استثنای سفارت انگلیس در کابل بسته شود و شاگردانی که برای تحصیل بخارج اعزام شده واپس بکشور برگردند و مالیه موقوف گردد. شرایط درخواستی شورشیان به وضوح نشان میداد که در عقب این شورش دستان قوی استعمار در تبنی با عناصر ارتجاعی داخلی دخیل است، چه شورشیان میخواستند:

- ۱- محمود طرزی از افغانستان خارج گردد،
- ۲- شاه ملکه ثریا را طلاق بدهد،
- ۳- تمام مکاتب دخترانه بسته شود،
- ۴- دختران افغان از ترکیه خواسته شود،
- ۵- به استثنای نمایندگی برتانیه، باقی همه نمایندگی های سیاسی خارجی مسدود شوند،
- ۶- قانون جدید و نظامنامه لغو گردد،
- ۷- مالیه کم گردد،
- ۸- قانون پوشیدن البسه اروپائی فسخ گردد،
- ۹- چادری بشکل سابقه آن اعاده گردد،
- ۱۰- قانون اسلامی، قانون دولت اعلان شود.
- ۱۱- به مالاها درچوکات دولت پست های مناسب داده شود. (۳۱)

چنانکه ملاحظه می شود از جمله تقاضای شورشیان، نخستین تقاضای آنها، خروج محمود طرزی با خانواده اش از افغانستان بود. در آن وقت محمود طرزی نه در دولت امانی کار میکرد و نه در صدد توطئه یی بود که دولت را با سقوط مواجه کند، اما مشاور صائب نظر وخبیرو مجرب مشروطه خواهان شمرده میشد. پس برای آنکه مشروطه خواهان از وجود یک چنین مشاور آگاه و وطن دوستی محروم گردند، خروج او از کشور آبائیش شرط گذاشته شده بود. [آیا متن این شرطنامه بقلم لارنس تحریر نشده بود؟]

بعد از ناکام ماندن سردار شیر احمدخان و غلام صدیق وزیر خارجه در خاموش ساختن شورش شینوار در ۱۹۲۸، دولت نیروهایی از مرکز به سرکردگی محمود خان یاور بدانسو می فرستد، مگر محمود خان یاور نیز در دام نیروهای شورشی می افتد و کاری از پیش برده نمیتواند. دولت علی احمد خان راکه در حکومت ننگرهار در هنگام شورش منگل سوابقی داشت و با روحیات مردم شینوار و خوگیانی ومهمند و غلجایی و غیره بخوبی آشنا بود، در رأس قوایی مامور فروکش نمودن شورش نمود به جلال آباد فرستاد. والی علی احمدخان سعی کرد تا شورش را خنثی و مشرقی (ننگرهار) را برای شاه امان الله نگهدارد، ولی وقتی از تلاش به نفع امان الله مایوس شد، و همینکه مطلع گردید: بچه سقاو بجای سردار عنایت الله خان در تاریخ ۱۸ جنوری بر تخت کابل نشسته او هم خود را به عنوان پادشاه افغانستان مطرح ساخت و رؤسای مردم خوگیانی و مومند و غلجایی را باخود موافق و از شینواریها تجرید نمود، و در تاریخ ۲۰ جنوری ۱۹۲۹ پادشاهی خود را در جلال آباد اعلان کرد و لنگی پادشاهی از طرف یک روحانی متنفذ ننگرهار نقیب صاحب بر سراو گذاشته شد، اما برخی از قبایل سمت مشرقی کشور مخالف پادشاهی علی احمد خان بودند و میگفتند که او مشروب میخورد و بنا برین برای پادشاهی مرد مناسبی نیست. به هر حال یکده از سران ولایت ننگرهار به وی بیعت کرده و او را بحیث پادشاه افغانستان تبریک گفتند. علی احمدخان قوایی از اقوام ننگرهار تهیه دید تا بر کابل حمله کند، مگر بر اثر اختلافات قبیلوی و زد و خور میان خود طرفداران علی احمدخان، ملک قیس یکی از ملکان خوگیانی به کابل کشید و به بچه سقاو بیعت نمود و مبلغ ۱۷ هزار روپیه انعام گرفت و به حبیب الله کله کانی تعهد سپرد که علی احمدخان رادست بسنه بحضور بچه سقاو می آورد. سرانجام ملک قیس در جگده لگ بر قوای علی احمد خان شبانه وارد شد و بر آنها شلیک نمود، نیروهای والی علی احمدخان سراسیمه شده برخی تسلیم و برخی پا بفرار نهادند و عده یی هم به غارت خیمه و دارایی علی احمد پرداختند. بدینسان قوای علی احمد خان از هم متفرق شدند و او هم که نفاق و دو رویی قبایل را مشاهده کرد، به لغمان نزد نقیب صاحب رفته از آنجا به به پشاور و سپس به قندهار کشید. علی احمد خان پس از خروج شاه امان الله از کشور یک بار دیگر بخت خود را آزمود و خود را به حیث پادشاه افغانستان در قندهار اعلان نمود، اما این پادشاهی بیش از ده روز دوام نیاورد (از ۲۴ می تا ۴ جون ۱۹۲۹) و با ورود قوت های سقوی و محاصره شهر قندهار و سقوط آن شهر بدست نیروهای سقاوی اسیر گردید و بکابل برده شد، و به امر بچه سقاو در دهن توپ اعدام گردید. (۳۲)

باقی دارد